

## کارکرد بخشش در تحکیم و آرامش خانواده از منظر قرآن

(نمونه پژوهی: رفتار حضرت یعقوب و حضرت یوسف - علیهم السلام)

اعظم پرچم<sup>۱</sup>  
فاطمه فتاحی سده<sup>۲</sup>

### چکیده

**مقدمه:** نهاد خانواده مقدس‌ترین نهاد انسانی نزد خداوند است. آموزه‌های دینی و سیره پیامبران و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) سرشار از توصیه‌ها، به حفظ و نگهداری کانون گرم خانواده است. یکی از راهبردهای تربیتی موثر در استحکام و آرامش‌بخشی به افراد خانواده گذشت است. این ویژگی اخلاقی و ملکه نفسانی در وجود مهربان الهی تجلی و بروز دارد. نمونه‌های قرآنی فراوانی وجود دارد که به صورت مبسوط به آن پرداخته شده است. یکی از این نمونه‌ها رفتار حضرت یعقوب (علیه‌السلام) با فرزندان و حضرت یوسف (علیه‌السلام) با برادرانشان است. از این رو شناخت سیره ایشان می‌تواند به مثابه راهبرد عملی برای استحکام خانواده‌ها استفاده شود.

**روش تحقیق:** روش تحقیق کتابخانه‌ای و با راهبرد توصیفی - تحلیلی است.

**یافته‌ها:** یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که ایجاد خوش‌بینی، تغافل، عذرپذیری، دفع بدی با خوبی و...، که در رفتار بخشش مدار حضرت یعقوب (علیه‌السلام) و یوسف (علیه‌السلام) تجلی داشت، باعث استحکام بنیان خانواده و جلوگیری از فروپاشی نظام روابط خانوادگی پس از امتحان و فتنه‌ای سخت بوده است. **نتیجه‌گیری:** عفو از جمله صفات پروردگار است. از آنجا که انبیاء الهی (علیهم‌السلام) آیه و نشانه تام خداوند هستند، عفو و گذشت در سیره عملی و زندگی خانوادگی این بزرگواران نمودی بارز دارد.

**کلیدواژه‌ها:** گذشت، خانواده، حضرت یعقوب (علیه‌السلام)، حضرت یوسف (علیه‌السلام)،

قرآن.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان (azamparcham@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان (fatahifateme70@yahoo.com).



## مقدمه

خانواده محبوب‌ترین نهاد بشری نزد خداوند است (مجلسی، ۱۳۸۵: ۲۲۲، ۱۰۰). هدف از تشکیل خانواده در منطق قرآن، آرامش انسان و دوستی و مهربانی است (روم/۲۱). طبق این بینش قرآنی خانواده، نشانه‌ای از رحمت و حکمت خداوند است. بنابراین شایسته است صفات رحمت و جمال پروردگار در خانواده سالم خودنمایی کند و بنیان خانواده که مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در ساختار شخصیت افراد و جلوه‌ای از رحمانیت پروردگار است همچون دژی مستحکم در برابر آفات و آسیب‌های مهم اجتماعی تقویت شود و ارتباط اعضای آن بر اساس رحمت و مودت استحکام یابد.

گاه در خانواده چالش‌ها و اتفاقاتی رخ می‌دهد که صدمات هیجانی زیادی به بار می‌آورد و موجب می‌گردد روابط افراد به خطر بیفتند. در چنین مواقعی، بهترین روش تقویت بنیان خانواده توسل به عفو و گذشت در مقابل خطاهای اعضای آن است. ولی، به دلیل حاکم شدن روحیه فردگرایی و نفع‌طلبی در بین برخی از خانواده‌ها و همچنین کم‌رنگ شدن نگاه توحیدی و رحمانی در بین اعضای خانواده، این نهاد مقدس با چالش‌های جدی روبه‌رو شده است.

از جمله اصول اخلاقی که در قرآن کریم به آن توجه بسیار شده است گذشت همسران در مقابل یکدیگر و همچنین فرزندان است (التَّغَابُن/۱۴). ذکر دو صفت فعلی پروردگار در این آیه نشان‌دهنده تشویق مؤمنان به چشم‌پوشی از لغزش همسران و فرزندان و ترغیب به تخلُّق به صفت عفو و مغفرت از خطاکار است؛ تا از این رهگذر از صفت رحمت و مغفرت پروردگار بهره‌مند شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹: ۳۰۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۴: ۲۰۲؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ۱۶: ۴۱۱). در زمینه عفو، کتب و مقالاتی بسیار به رشته تحریر درآمده و در کتب اخلاقی و روایی به این مسئله توجهی شایان شده است. برای مثال، در کتب اخلاقی معراج السعاده، علم اخلاق اسلامی، احیاء العلوم، نهج البلاغه، بحار الانوار، میزان الحکمه و تحف العقول بابی با عنوان عفو و گذشت اختصاص داده شده است.

در این جستار نویسندگان در پی آن هستند که الگوهای تربیتی عفو و گذشت حضرت یعقوب (علیه السلام) در تعامل با فرزندان و شیوه رفتار حضرت یوسف (علیه السلام) در تعامل با برادرانش را با بهره‌گیری از آیات نورانی قرآن کریم ترسیم نمایند و به بیان پیامدهای بخشش این بزرگواران در تحکیم خانواده و حفظ آرامش بپردازند.

### روش تحقیق

روش این تحقیق کتابخانه‌ای و راهبرد آن توصیفی - تحلیلی است. در این مقاله ابتدا آیات قرآن کریم درباره زندگی خانوادگی حضرت یعقوب و حضرت یوسف (علیهم السلام) استخراج شد. سپس، با رجوع به تفاسیر، نکات اخلاقی مرتبط با عفو و گذشت گردآوری شد. با تحلیل این نکات، الگوهای تربیتی عفو و گذشت و تأثیر آن در تحکیم بنیان خانوادگی حضرت یعقوب و حضرت یوسف (علیهم السلام) بیان شده است. در ادامه به مفاهیم و مقوله‌های استخراج شده به طور مبسوط می‌پردازیم.

### عفو در رفتار انبیا

عفو از جمله صفات جمالیه خداوند است که افراد باید با پای‌بندی به این صفت خداوند با یکدیگر رفتار کنند. خداوند در آیات قرآن آن را به مثابه امری معروف تشویق می‌کند و افرادی را که به آن عمل می‌کنند مظهر رحمانیت خویش می‌شمارد (البقره/۱۸۷). این خصلت در رفتار انبیا (علیهم السلام) که مظهر و تجلی رحمت الهی‌اند، جلوه تام دارد. اندیشه خدامحوری انبیا سبب شده است که محبت و دشمنی‌شان فقط در راه خدا باشد. ایشان به همه عرصه‌های زندگی رنگ و بویی خدایی بخشیده‌اند و در عفو و گذشت، نه بر اساس منفعت شخصی بلکه، فقط بر اساس رضای الهی عمل نموده‌اند.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رازی مهم را با یکی از همسرانش در میان گذاشت. پس از اینکه همسرشان توان و شایستگی نگهداری راز را از خود نشان نداد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طریق وحی الهی از این ماجرا آگاه شدند، به خلق و روش کریمانه خود تغافل ورزیدند و همسرشان را به بعضی از آنچه فاش کرده بود خبر دادند و از بعضی دیگر خودداری نمودند

(طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۰/۴۷۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۴/۲۷۵)؛ بدون اینکه او را توبیخ یا تهدید به طلاق کنند (التحریم/۳). حضرت یوسف (علیه السلام) نه فقط خطای برادران را بخشیدند (یوسف، ۹۲) بلکه آن را نادیده گرفتند (یوسف/۱۰۰) و در مقابل ظلم برادران به آن‌ها محبت ورزیدند (یوسف/۹۹). همچنین حضرت ابراهیم (علیه السلام) سخنان تهدیدآمیز آزر را با سلام کردن و وعده استغفار به او پاسخ می‌دهند (مریم/۴۷، ۴۶). بخشش حضرت یعقوب (علیه السلام) و مدارای سی ساله با خطاهای فرزندان تجلی عینی و عملی این حقیقت است که تغافل و عیب‌پوشی موجب جلب محبت طرف مقابل و زمینه‌ساز اصلاح عیوب او خواهد بود. «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/۳۴). جایگاه عفو و گذشت ایشان تا آنجاست که فرزندان خدا را در رفتار پدر می‌بینند و در جواب پدر در آستانه مرگ، که پرسید پس از من چه چیز را می‌پرستید، (البقره/۱۳۳) می‌گویند: خدای تو و خدای نیاکانت ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را به یکتایی خواهیم پرستید و در برابر او تسلیم هستیم. ساختار آیه می‌رساند که خدایی که بتواند بنده‌ای مانند یعقوب تربیت کند لایق پرستش است. حضرت یعقوب و حضرت یوسف (علیهم السلام)، که در زندگی هدفمند عمل نموده‌اند، ضمن عفو و گذشت خویش قصد تربیت اعضای خانواده را داشتند. نمودهای تربیتی منبعث از عفو و گذشت حضرت یعقوب (علیه السلام) و حضرت یوسف (علیه السلام) به شرح زیر است:

#### الف. ایجاد خوش‌بینی به خداوند در پرتو عفو و گذشت در قبال فرزندان

انبیای الهی (علیهم السلام) همواره در برابر افکار و عملکرد خانواده خوش‌بین بودند و در اصلاح روابط فرزندان می‌کوشیدند خوش‌بینی و بزرگ‌نشمردن عیوب فرزندان و نسبت دادن خطا به وسوسه‌های شیطان از نمودهای رفتار بخشش‌مدار حضرت یعقوب (علیه السلام) در محیط خانواده است. از محورهای مهم خوش‌بینی در قرآن، ارتباط با خداوند است. حضرت یعقوب (علیه السلام)، با بیان آینده درخشان یوسف و مقامی که خدا برایش در نظر گرفته است و بیان اتمام نعمت بر پدرانش، حبّ الهی را که نتیجه‌اش خوش‌بینی به خداوند است از اوان

کودکی در وجود یوسف پرورش می‌دهد (یوسف / ۶). حضرت، با وجود آگاهی از حسد برادران درباره یوسف، آن‌ها را در این باره ملامت نکرده و درصدد بازگوکردن این مسئله برنیامده است. تا آنجا که، وقتی حضرت یوسف خوابش را برای پدر تعریف می‌کند، آن را دستاویزی برای به رخ کشیدن فضایل یوسف بر برادران و تحقیر برادران قرار نداد. بلکه، از آنجا که ایشان بر فرزندان خود نظارت و از آن‌ها شناخت دارد، برای حفظ آرامش خانواده و شعله‌ور نشدن حسد برادران، با درایت از خطر پیشگیری می‌کند و از یوسف می‌خواهد خوابش را برای آن‌ها تعریف نکند و خطر را قبل از وقوع گوشزد می‌کند «فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا» خوش بینی حضرت به فرزندان منجر شد ایشان نیرنگ و خدعه را، نه به برادران بلکه، به شیطان نسبت دهد: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»؛ تا نشان دهد برادران ذاتاً اهل کید و حسادت نیستند؛ بلکه حضور شیطان در درون آدمی باعث خدعه و حسادت می‌شود.

انسان خوش‌بین از مرز تعادل و سلامت روان فراتر می‌رود، به تعالی روان دست می‌یابد، در مناسبات با دیگران تمایل دارد که به افکار و رفتارشان از دریچه مثبت و الهی بنگرد (پناهی، ۱۳۸۸: ۳۸، ۱۵) و بخشش خطای دیگران برایش راحت است. دوران کودکی نخستین و مهم‌ترین سال‌های نقش‌پذیری انسان است. یکی از اموری که در تربیت کودکان و نوجوانان به منظور پرورش عفو و گذشت در آن‌ها نقشی مهم دارد خوش‌بینی است. تذکر والدین درباره نعمت‌های الهی حبّ الهی را که نتیجه‌اش خوش‌بینی به خداست در وجود فرزند پرورش می‌دهد و با نزدیکی دل‌ها و اصلاح روابط فرزندان، روح خوش‌بینی همراه با تقوایی ریشه‌دار که لازمه آن عفو و گذشت است در خانواده حاکم می‌گردد.

### ب. تشنج‌زدایی خانواده به واسطه تغافل و مسئلت از خداوند

شیوه انبیای الهی (علیهم‌السلام) این است که در حین بخشش همواره مراقب حفظ عزت و کرامت اشخاص هستند. یکی از مهم‌ترین راهبردهای تربیتی بخشش مدار حضرت یعقوب و حضرت یوسف (علیهم‌السلام) تغافل است. حضرت یعقوب (علیه‌السلام) در برابر رفتار غیر انسانی فرزندان درباره یوسف (علیه‌السلام) به گونه‌ای جالب تغافل نمودند تا آنجا که،

وقتی فرزندان یوسف را در چاه انداختند و گریه کنان نزد پدر آمدند و گفتند: «ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم؛ آن گاه گرگ او را خورد. ولی تو سخنان را هر چند راست گو باشیم باور نمی کنی» (یوسف/۱۷)، حضرت به سخن فرزندان هیچ اعتنایی نکردند و فرمودند: «...بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» (یوسف/۱۸). معنای پاسخ او این است که قضیه این طور که شما می گوید نیست؛ بلکه نفس شما در این موضوع شما را به وسوسه انداخته است. ایشان با وجود آگاهی از حسد برادران درباره یوسف و اینکه او را با زور و اصرار از دستش ربودند و پیراهن سالم خونینی که نشانی از پاره کردن گرگ در آن نبود و خود شاهدهی بر نادرستی ادعای آن‌ها بود (طبرسی، ۱۳۷۲، ۵: ۳۳۳؛ طباطبایی، ۱۱، ۱۰۳/۱۴۱۷؛ قرشی، ۱۳۷۷، ۹۷/۵)، دروغ آشکار فرزندان را به رخ آن‌ها نکشیدند و به گونه‌ای غیر مستقیم خطای آن‌ها را متذکر شدند. حضرت با علم به اینکه یوسف زنده است فرمود: در مقابل آنچه شما توصیف می کنید که نتیجه‌اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می طلبم و نگفت از خدا می خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲۳۳/۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۰۱/۱۱-۱۰۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ۹۷/۱۲-۹۹؛ طیب، ۱۳۷۸، ۱۶۹/۷، ۱۶۸). درست کردن کلبه احزان را بهترین حالت برای تحمل این فراق یافت و این مقدمه‌ای برای تقرب به خدا بود. به گونه‌ای که دردهای خویش را فقط با خداوند متعال در میان گذاشتند و از او درخواست می کردند و از شکوه کردن در مورد رفتار فرزندان نزد مردم خودداری کردند.

یکی از عواملی که بسیاری از انسان‌ها را نگران می کند و آرامش خاطر آن‌ها را بر هم می زند تأمین هزینه‌های زندگی است (فقیهی، ۱۳۸۲، ۱۳۰). پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره فرمودند: «إِنَّ النَّفْسَ إِذَا أَحْزَرَتْ قَوَّتْهَا اسْتَقْرَّتْ» هرگاه نفس انسان روزی خود را فراهم دید، سکون و آرامش می گیرد (اصول کافی، ج ۵، ص ۸۹). فرزندان یعقوب اقتصاد خانواده را اداره می کردند و قطعاً موضع گیری در برابر این فرزندان نااهل بر لجاجت و خشونت آنان می افزود و محیط سلامت و چرخه زندگی ایشان را خراب می کرد. بنابراین حضرت، با وجود غمی بزرگ، ضمن فاصله

گرفتن از فرزندان و مسئلت از درگاه الهی، در برابر فراق یوسف صبر و مدارا نمود و از شر آن‌ها در امان ماند. بنابراین، علاوه بر حفظ تحکیم و آرامش بنیان خانواده و مدیریت مذهبی جامعه، اقتصاد خانواده را از طریق همین فرزندان مدیریت نمودند.

در جریان نقشه حضرت یوسف (علیه السلام) برای نگهداری بنیامین نزد خویش، وقتی پیمان را از خورجین بنیامین بیرون آوردند و کیفر بر او مستقر گردید، برادران به منظور تبرئه خود گفتند: این عمل دزدی از او بعید نیست؛ زیرا او قبلاً برادری داشت که مرتکب دزدی شد (یوسف/۷۷). ولی گفتارشان با گفتار قبلی‌شان در تناقض بود، که گفته بودند «مَا كُنَّا سَارِقِينَ» و دزدی را به طور کلی از فرزندان یعقوب نفی می‌کرد. حضرت یوسف این نسبت دزدی را که به او دادند نشنیده گرفت و در دل پنهان داشت، متعرض آن و تبرئه خود از آن نشد و در برابر تهمت دزدی تغافل نمود «...فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف/۷۷). در اینکه جمله «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» را علنی گفت یا پنهانی اختلاف هست. عده‌ای از مفسران قائل‌اند حضرت در جواب آن‌ها فقط سر بسته گفت «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» (برای تناقض در گفتارشان و جرئت در ارتکاب به دروغ) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۲۷/۱۱؛ سید قطب، ۲۰۲۲، ۱۴۱۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۴۳/۱۰). عده‌ای نیز گفته‌اند: آن چیزی که یوسف در دل نهفته داشت و اظهارش نکرد همان جمله «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» بوده است. یعنی این جمله را در دل به آن‌ها گفته و بعداً در ظاهر گفته است: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (طبری، ۱۴۱۲، ۲۱/۱۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲۳۹/۱۰؛ قرشی، ۱۳۷۷، ۱۶۲/۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۸۹/۵). دفاع از خود و برادر در این موقعیت آن هدفی را که یوسف مد نظر داشت که تربیت برادرانش بود نقض می‌کرد و منجر به مشاجره بین آن‌ها می‌گشت. هر چند که اگر مشاجره‌ای هم رخ می‌داد به نفع حضرت و برادرش تمام می‌شد. ولی، از آنجا که ایشان به برادرانش محبت داشت، برای حفظ آرامش آن‌ها تغافل نمود.

کسانی که تغافل و عیب‌پوشی را به جای سرزنش و عیب‌جویی برمی‌گزینند بیش از هر چیز کرامت و بزرگواری خود را نمایان می‌کنند و باعث جلب محبت و احترام طرف مقابل

و زمینه ساز اصلاح عیوب در او خواهند شد. انسان موجودی است که همواره در معرض خطا و اشتباه است. خطرناک‌ترین لحظه لحظه‌ای است که شخص خود را از فروپوشیدن خطای خویش بی‌نیاز ببیند. تغافل تدبیری برای پیشگیری از وقوع چنین لحظه‌ای است. تغافل به این معناست که، بعد از اطلاع از امری، تظاهر به غفلت شود (باقری، ۱۳۸۴، ۱: ۱۹۸)؛ که موجب حفظ شخصیت و کرامت شخص می‌شود. طرح موضوع «تغافل» هرگز به این معنا نیست که از ایرادها و عیوب همیشه چشم‌پوشی شود؛ بلکه تغافل در برخی از موارد معنا پیدا می‌کند و در سایر موارد باید با شیوه‌ای صحیح و سنجیده به اصلاح رفتار فرد پرداخت. در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است که، اگر عیش و عشرت دنیا را می‌خواهید، دوسوم آن در تعقل و ذکاوت است و یک سوم آن در تغافل و چشم‌پوشی است: صَلَاحُ حَالِ التَّعَاشِرِ وَ التَّعَاشِرِ مِلُّ مِکِیَالٍ ثَلَاثَةٌ فِطْنَةٌ وَ ثَلَاثَةٌ تَغَافُلٌ (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۳۵۹). تغافل سبب می‌شود که فرد خطاکار، با وجود ارتکاب عمل اشتباهش، آبروی خود را از دست رفته نبیند؛ در نتیجه، برای حفظ هویت خویش از بدی‌های دیگری که با آن مواجه می‌شود دوری گزیند. همچنین باعث می‌شود فرد خاطی عظمت طرف مقابل را که در صدد راهنمایی‌اش برآمده است بهتر درک کند. نقطه مقابل این ویژگی سرزنش و ملامت است که یکی از روش‌های معمول در رویارویی با خطاهای دیگران است. عادت به سرزنش کردن دیگران توجه به واقعیت‌های زندگی و موقعیت‌های دیگران را کم و زمینه برخورد غیر دوستانه را فراهم می‌کند و موجب تزلزل بنیان خانواده می‌شود. بسیاری از نارسایی‌ها و اشتباه‌ها را می‌توان با پند و خوش‌زبانی و بدون سرزنش اصلاح نمود. گاهی نیز سرزنش افراد در خانواده ضرورت پیدا می‌کند؛ ولی، اگر این کار با زیاده‌روی همراه باشد، به جای اصلاح، آثار منفی بسیاری به دنبال می‌آورد. امام علی (علیه‌السلام) فرمود: «الافراط فی الملامة یُشبِّ نار اللّجاجة» زیاده روی در نکوهش آتش لجاجت را شعله‌ور می‌سازد (آمدی، ۱۳۶۶، ح ۴۵۰۷، ص ۲۲۳).



## ج. پذیرش و مقبولیت فرزندان در عین خطا کار بودن آنان

انبیای الهی (علیهم السلام)، نه فقط خطاهای اعضای خانواده را مجوزی برای طرد کردن از خانه نمی‌دانند بلکه، همواره راه جبران را برای آن‌ها باز می‌گذارند و ایشان را با آغوش باز می‌پذیرند. پس از خطای بزرگ فرزندان یعقوب، که نه فقط موجب طرد و بدبینی مطلق پدر درباره فرزندان نگشت بلکه، ایشان فرزندان را مورد حمایت خویش قرار دادند. فرزندان به سوی پدر بازگشتند و گفتند: «ای پدر، پیمانۀ از ما منع شد. برادرمان را با ما بفرست تا پیمانۀ بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود.» (یوسف/۶۳). پس یعقوب (علیه السلام)، که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد، آن را دلیلی بر بی‌اعتمادی به فرزندان معرفی کرد: «قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنْتُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف/۶۴). فرزندان، که پس از گشودن بارها و مشاهده سرمایه این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود یافتند، برای رضایت پدر برای به همراه بردن بنیامین از طریق جلب عواطف پدری بیشتر اصرار ورزیدند و گفتند: ای پدر، در طلب چه هستیم؟ این سرمایه ماست که به ما پس داده‌اند. می‌خواهیم برای کسان خود غله بیاوریم و برادرمان را حفظ کنیم و بار شتری افزون بگیریم، که آنچه داریم اندک است (یوسف/۶۵). حضرت یعقوب (علیه السلام)، در برابر اصرار توأم با منطق روشن، فرزندان را طرد نمی‌کند؛ بلکه در اعتماد و پذیرش فرزندان برای بار دوم محکم کاری می‌کند و، با گرفتن پیمان الهی برای حفظ و نگهداری بنیامین، او را با آن‌ها راهی سفر می‌کند: «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» (یوسف/۶۶). کلمه موثق به معنای چیزی است که مورد وثوق و اعتماد قرار گیرد و منظور از آوردن یا دادن وثیقه الهی آن است که در حضور من با خدا عهد و میثاق ببندید؛ به گونه‌ای که (احترام خدا در آن) به منزله گروگانی باشد و عمل به آن واجب و لازم و نقض آن حرام و موجب کفاره است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱: ۲۱۶؛ طیب، ۱۳۷۸، ۷: ۲۲۹، ۲۳۰). تعبیر «إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ» یعنی مگر آنکه دچار آن چنان گرفتاری‌ای شوید که به کلی قدرت و استطاعت را از شما سلب کند و دیگر نتوانید فرزند مرا برگردانید



(همان). حضرت، مطابق استانداردهای معمول بشری، عمل کرده است؛ ولی، از آنجا که می‌دانست اسباب ظاهری شایان اعتماد نیست، دل به پیمان بشری نبست و فرمود: خدا بر آنچه گفتم و گفتید شاهد است و در صورت تخلف شما را کیفر خواهد داد؛ یا اینکه خدا بر آنچه می‌گوییم کارساز است؛ اوست که می‌تواند اسباب را فراهم کند تا شما فرزندم را به سلامت برگردانید و در تخلف از شما انتقام کشد (سید قطب، ۱۴۱۲، ۲۰۱۷/۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲۲۵/۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۱۴/۱۱). پذیرش درخواست فرزندان موجب گشت، پس از سال‌ها فراق، اعضای خانواده گرد هم جمع شوند. چه بسا، در صورت بدبینی مطلق حضرت به فرزندان و نپذیرفتن اصرار توأم با منطق آن‌ها، هیچ گاه خانواده گرد هم جمع نمی‌شدند. از آنجا که حضرت یوسف (علیه‌السلام) به آن‌ها فرمود که اگر او را نزد من نیاوردید پیمان‌های به شما نخواهم داد و به من نزدیک نشوید (یوسف/۶۰)، چه بسا اقتصاد خانواده دچار مشکل می‌شد و موجب اضطراب و تزلزل بنیان خانواده می‌شد. کسی که به دیگران سوء ظن دارد همواره از همه در هراس و وحشت است و نگران است مبدا به او آسیب و ضرر برسانند. علی (علیه‌السلام) فرمود: «مَنْ لَكَ يَحْسِنُ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ» هر کس ظن خود را نیکو نگرداند از هر کسی می‌ترسد (غرر الحکم، ح ۹۰۸۴).

از طرفی یعقوب (علیه‌السلام) در فقدان فرزند دیگرش که در نبود یوسف، یادش را برای یعقوب زنده نگه می‌داشت غیظ و هیجان درونی خود را فرونشاند و صبر جمیل را پیشه خود ساخت (یوسف/۸۳). امام باقر (علیه‌السلام) صبر جمیل را چنین توصیف کرده‌اند: صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ؛ صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد (کلینی، ۱۳۷۰، ۹۳/۲). پاسخ ایشان به فرزندان همان است که حضرت با مشاهده پیراهن خونین یوسف داد. حضرت قصد ندارد که، به صرف سوء ظن، تهمتی به ایشان زده باشد که از مقام ایشان به دور است؛ بلکه ظاهراً منظورش آن است که دوری این برادر دنباله حرکت قبلی شما درباره یوسف است. یعنی تمام این صحنه‌ها دنباله همان کار زشت شماسست. آن گاه فرمود: صبر خوب و خالی از شکایت بهتر است؛ امید است که خدا هر دو را به



من بازگرداند که او به حال من داناست و بر اساس حکمت آن‌ها را بازمی‌گرداند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۳۱/۱۱؛ قرشی، ۱۳۷۷، ۱۶۵/۵). از فرزندان روی برگرداند و از یوسف یاد کرد و چشمانش از غم سپیدی گرفت و همچنان اندوه خود فرومی‌خورد (یوسف/۸۴). در واقع، برای یعقوب (علیه‌السلام) حالتی روانی یعنی نیروی فرونشاندن غیظ و قدرتِ تحملِ حزن پدید آمد که پیامد آن افزایش فشار بر چشمانش بود تا سرانجام به نوعی از نابینایی مبتلا شد و دیدگانش سفید گشت. ولی فرزندان گستاخ یعقوب (علیه‌السلام)، به جای تسلی دادن پدر، او را ملامت می‌کردند (یوسف/۸۵). ولی ایشان، با سعه صدر، بی‌ادبی فرزندان را نادیده گرفت و هیچ‌گونه خشم، خشونت و بدرفتاری در برابر فرزندان از خود نشان نداد. از آنجا که مؤثر اصلی را فقط خدا می‌دانست، رو به سوی خدا آورد تا حزن و اندوه خود را با او در میان بگذارد و با راز و نیاز و اطمینان به پیروزی‌اش به درگاه او بنالد (یوسف/۸۶). حزن در اینجا منشأ نومی‌دی از رحمت خداوند متعال نیست. بلکه چنین حزنی عبارت از اندوه قلبی است که دارای ظرفیت و مقاومت است و اندوه نفسی است که سرشار از ایمان و توکل و اعتماد به خداست (شرقاوی، ۱۳۶۵، ۳۷۵). بنابراین در چنین حزنی انسان اندوهگین و یا افسرده نمی‌شود؛ بلکه منزلتی است در مدارج پاک‌سازی نفس از اوهام، تا آرامش و امنیت برای نفس و روان انسان بارور گردد (همان، ۳۷۹). از طرفی قهر ایشان با فرزندان به طول نینجامید و از فرزندان خواست درباره یوسف و برادرش جست‌وجو کنند، از رحمت الهی ناامید نشوند و با اطمینان کامل قدم در این راه بگذارند (یوسف، ۸۷). ایشان، با وجود غمی بزرگ که دارند و اکنون غمی دیگر (برنگشتن فرزند دیگر) بدان اضافه شد، حلم و مدارا را پیشه نمود و زمینه‌های تربیتی خانواده را در جهت گسترش توکل فراهم آورد. همچنین فرزندان را درباره رویدادهای آینده خوش‌بین می‌کند و توصیه به صبر می‌نماید. چه بسا بیانات پدر توان تحمل حادثه تلخ را در فرزندان افزایش داده است.

قهر و طرد طولانی باعث محروم‌سازی جدی فرزند از محبت لازم و مورد نیاز می‌شود.



این امر، در وهله اول، فرزند را در معرض نوعی اضطراب قرار می‌دهد و موجب سلب امنیت روانی‌اش می‌شود (فقیهی، ۱۳۸۲: ۲۸۵). به همین دلیل معصومان (علیهم‌السلام)، در مقام آموزش روش‌های تربیتی به والدین، آن‌ها را از قهر طولانی‌مدت بازداشته‌اند. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و آله) به یکی از والدین، که از شیوه رفتار نوجوان خویش شکوه داشتند، سفارش فرمودند: «لا تضربه و اهرجه و لا تطل» او را نزن؛ بلکه با او قهر کن؛ ولی مواظب باش زمان قهرت طولانی نشود (مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۹/۱۰۴، روایت ۷۴). از مهم‌ترین دل‌بستگی‌های فرزند، میزان قبول و پذیرش وی توسط اطرافیان است. تا زمانی که فرزند حداقل یکی از راه‌های سالم را برای پذیرش و مقبولیت بر روی خود گشوده ببیند، به مسیرهای مخرب برای تأمین پذیرش روی نمی‌آورد (شرفی، ۱۳۷۴/۱۶۲). فرزند سعی می‌کند خود را مورد پذیرش و مقبولیت قرار دهد؛ به گونه‌ای که در خانواده پایگاه مطمئن بیابد. آگاهی والدین از این نیاز فرزند در خانواده محوری فرزند و حفظ آرامش خانواده تأثیری بسزا دارد.

#### د- دفع بدی با خوبی

انبیای الهی (علیهم‌السلام) مصداق تامّ محبت‌ورزی به خانواده بودند. ایشان، علاوه بر بخشش و نادیده گرفتن خطاهای اعضای خانواده و پوشاندن آثار خطا و اشتباهشان، بدی را با خوبی دفع کردند و به ایشان کمال محبت را ابراز کردند. وقتی فرزندان یعقوب (علیه‌السلام) عازم سفر به سوی مصر شدند، حضرت علاوه بر بخشش فرزندان نهایت دلسوزی را برای ایشان به خرج دادند؛ محبت خویش را به صورت زبانی و عملی به فرزندان خویش ابراز نمودند و در آستانه سفر به موعظه ایشان پرداختند (یوسف/۶۷). مفسران درباره سفر ایشان، مبنی بر اینکه فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دو مطلب را بیان نموده‌اند: ۱. گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده است که برادران یوسف هم از جمال کافی بهره‌مند بودند و هم قامت‌های رشید داشتند. پدر نگران بود که قیافه‌های جمعیت یازده نفری توجه مردم را به خود جلب کند؛ او نمی‌خواست از این راه چشم‌زخمی به آن‌ها برسد (قرطبی، ۱۳۶۴،

۲۲۶/۱۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ۹/۱۳). ۲. گروهی دیگر از مفسران، علاوه بر مسئله چشم زدن، به حسادت کردن مردم نیز اذعان کرده‌اند که ممکن بود آن‌ها را به زندان افکنند یا به قتل رسانند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۱۸/۱۱؛ طیب، ۱۳۷۸، ۲۳۱/۷).

سیرهٔ انبیا (علیهم‌السلام) برقراری روابط با خویشاوندی است که رابطه را قطع کرده است. یوسف (علیه‌السلام) که پس از سال‌ها دوری از خانواده علاوه بر عزت حقیقی به عزت ظاهری نیز دست یافته بود، با وجود خیانت بزرگ برادرانش، آن‌ها را متعلق به خودش می‌داند؛ در موقعیت دشوار موجبات آرامش ایشان را فراهم می‌کند و بدون آنکه حتی خود را به برادران معرفی کند به غلامان خود دستور داد: هر آنچه ایشان از قبیل پول و کالا در برابر طعام داده‌اند در خورجین‌هایشان بگذارید تا شاید وقتی به منزل می‌روند و خورجین‌ها را باز می‌کنند بشناسند که کالا همان کالای خود ایشان است. در نتیجه دوباره نزد ما برگردند و برادر خود را همراه بیاورند (یوسف/۶۲). با برگرداندن سرمایه، اعتماد و محبت آن‌ها را جلب و با آن‌ها صلّه رحم کرد. در مورد بخشش یوسف (علیه‌السلام) از بیت‌المال به برادران، دو دیدگاه وجود دارد:

۱- در بیت‌المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته است. ۲- حضرت از حق شخصی خویش برای این بخشش استفاده کرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۲/۱۰). این موضوع زمینه‌ای برای اعتماد و دلگرمی برادران دربارهٔ یوسف شد و مقدمات گرد آمدن اعضای خانواده را در کنار یکدیگر فراهم گرداند. اوج بزرگواری یوسف (علیه‌السلام) را می‌توان در آنجا دید که، وقتی پدر و برادران بر یوسف وارد شدند، فرمود داخل مصر شوید، اگر خدا بخواهد در امان خواهید بود (یوسف / ۹۹). برادران یوسف را در چاه انداختند؛ ولی او آن‌ها را محترم شمرد و اکرام نمود. هنگامی که حضرت یوسف (علیه‌السلام) پدر را بر روی تخت نشانند، حضرت رو به پدر کرد و گفت: پدر جان، این همان تأویل خوابی است که من دیدم. بین الان به چه مقامی رسیدم. «...مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي...» بعد از آنکه شیطان میان من و برادرانم فساد کرد. یعنی آن کدورتی که شیطان



بین من و برادرهایم انداخت و مرا به اینجا رساند مبادا از برادرهایم آزرده خاطر شوی. اگر آن‌ها مرا به چاه انداختند، ناراحت نباش؛ زیرا به واسطه کار آن‌ها به این مقام رسیدم. در واقع کار برادران را نادیده گرفت و شیطان را عامل در چاه انداختن خویش معرفی کرد. حتی فرمود شیطان آن‌ها را فریب داد؛ بلکه خود را نیز در یک سمت قرار داد و فرمود شیطان بین ما مداخله کرد. این رفتار از کسی که در مکتب‌خانه یعقوب درس خوانده است بعید نیست. چرا که از کودکی پدرش خطر نیرنگ برادران را از جانب شیطان به او معرفی کرده است.

بنابراین انسان کامل، نه فقط باید عفو (بخشش ظاهر) داشته باشد بلکه، باید صفح (بخشش باطن) نیز داشته باشد؛ نه فقط صفح بلکه بدی را به خوبی جبران کردن (غفران). در واقع آیه

«...وَإِن تَغْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا...» (التغابن/۱۴) نشان‌دهنده همین موضوع است. این رفتار کینه و دشمنی را به دوستی و رأفت تبدیل می‌کند؛ چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید: "وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ" (فصلت/۳۴).

#### ه- عفو و گذشت در حین قدرت و توانایی بر انتقام

انبیای الهی (علیهم‌السلام) در حین قدرت و توانایی بر انتقام می‌بخشند؛ نه از روی ضعف و ناتوانی و احیاناً برای کسب منفعت شخصی. ایشان همواره مراقب هستند که، در حین بخشش، کوچک‌ترین خدشه‌ای به شخصیت و عزت نفس شخص وارد نشود و زیبایی بخشش خود را با منت‌گذاری از بین نمی‌برند.

وقتی برادران یوسف (علیه‌السلام) در سومین سفر بنا به درخواست پدر به منظور جست‌وجوی یوسف و برادرش وارد مصر می‌شوند، از وضع روحی مناسبی برخوردار نیستند. چرا که در سفرهای قبل برادر بزرگشان را به همراه داشتند که به آن‌ها کمک و راهنمایی می‌کرد و سرمایه‌ای بیشتر برای خرید غله و آذوقه داشتند؛ ولی اکنون بنیامین هم به جرم دزدی نزد عزیز مصر است و از همه مهم‌تر اینکه باید به دنبال یوسف بگردند. به طوری که از سیاق آیات استفاده می‌شود، برادران در این سفر دو خواهش از عزیز داشتند که بر حسب ظاهر هیچ وسیله‌ای برای

برآوردن آن‌ها به نظرشان نمی‌رسید: یکی اینکه با پولی که کافی نبوده است طعامی به آن‌ها بفروشد و دیگر رهایی برادرشان. به همین دلیل، وقتی به دربار یوسف رسیدند، خود را در موقف تذلل و خضوع قرار دادند و بدحالی و گرسنگی خانواده خویش را خاطر نشان ساختند. اما درباره آزادی برادرشان چیزی نگفتند. چرا که برادرشان، در ظاهر، ملک عزیز بود و درخواست تصدق شامل حال او نیز می‌شد (یوسف/۸۸) (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۳۵/۱۱). حوادث روزها و مشکلات زندگی باعث شده است تا در حضور عزیز مصر زبانشان را به ناتوانی باز کنند و با کمال عجز دست به سویس دراز کنند. یوسف، که نمی‌توانست بیش از این خواری و عاجز بودن برادران را ببیند، در صدد برآمد خود را معرفی کند و برادران را از نگرانی برهاند. در حالی که هیچ نشانه‌ای از انتقام و شرم‌منده کردن برادران در یوسف وجود ندارد، فرمود: می‌دانید جاهلانه در حق یوسف و برادرش چه کردید؟ (یوسف، ۸۹) برادران سرهای خود را بلند کردند و با تأملی که در سیمای یوسف کردند این فکر را در خود تقویت کردند؛ به خود جرئت دادند و پرسیدند: «آیا تو خود یوسفی؟». یوسف گفت: آری من یوسفم و این هم برادرم است که خدا بر ما منت نهاده است (یوسف، ۹۰). حضرت چیزی از محنت‌های خود به آن‌ها نگفت و فقط به یادآوری اعمال زشت ایشان بدون توبیخ پرداخت. با جوانمردی، راه عذر را به آن‌ها نشان می‌دهد و به آن‌ها تلقین می‌کند که در جوابش چه بگویند: «إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ». این حد اعلای کرم و بزرگواری بود که، ضمن اغماض و گذشت از اذیت و آزارشان، راه عذری هم به آن‌ها یاد داد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۳۶/۱۱؛ طیب، ۱۳۷۸، ۲۶۳/۷).

در برخورد دوم، وقتی برادران با دیدن بزرگواری حضرت یوسف به برتری او بر خویش اقرار نمودند (یوسف/۹۱)، حضرت برای اینکه برادرانش خجالت نکشند، فرمود: «قَالَ لَا تَضْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف/۹۲) و برای اینکه عظمت گذشت خویش را از انتقام برساند فرمودند: امروز بر شما تثریبی نیست (تثریب توبیخ و مبالغه در ملامت و شمردن یک یک گناهان است). یعنی امروز که قدرت دارم شما را ملامت

نمی‌کنم. بعد از دل‌داری دادن به برادران و عفو و گذشت از ایشان شروع کردند به دعا کردن آن‌ها و از خدا خواستند گناهانشان را ببامزد (طبری، ۱۴۱۲، ۳۶، ۳۸/۱۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۳۹۹/۵-۴۰۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱/۲۳۵، ۲۳۶؛ سید قطب، ۱۴۱۲، ۲۷/۴، ۲۰۲۶، ۲۰۲۷). حضرت، نه فقط از خطای برادرانش گذشتند بلکه، حتی برای همه آن‌ها دعا کردند؛ هر چند همه آنان در آن موقع حاضر نبودند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱/۲۳۷). این دلیل بر نهایت کمال یوسف (علیه‌السلام) است که، نه فقط از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و مجازات در حق برادران خود روا دارد بلکه، از نظر حق الله نیز به آنان اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۱، ۲۷۰).

عفو و گذشت هنگامی پسندیده است که انسان قدرت انتقام دارد و بخشش او از موضع ضعف نیست. این نوع عفو سازنده است؛ هم برای مظلوم پیروز که به او اعتماد به نفس و صفای دل می‌بخشد و هم برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح رفتار خویش وامی‌دارد. امام علی (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ» سزاوارترین مردم به عفو کردن تواناترینشان به هنگام کیفر دادن است (نهج‌البلاغه، حکمت ۵۲). همچنین می‌فرماید: «إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»: اگر بر دشمن دست یافتی، بخشیدن او را شکرانه پیروزی قرار بده (همان، حکمت ۱۱).

از آثار مثبت عفو و گذشت کسب محبوبیت در میان مردم است. چرا که درگیری با جاهلان آدمی را از نظر مردم پست و بی‌ارزش می‌سازد؛ در مقابل، بردباری و بزرگواری به فرد شخصیت می‌بخشد. از این رو امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: اگر می‌خواهی گرامی و محترم باشی، نرم‌خو باش و اگر می‌خواهی خوار و ذلیل باشی خشمونت روا دار (کلینی، ۱۴۰۴، ج ۱، ح ۴۲).

### و- هدفمند بودن عفو و گذشت

انبیا (علیهم‌السلام)، که همواره در صدد پیشرفت معنوی اعضای خانواده خود برآمده‌اند، در بخشش نیز هدفمند عمل کرده‌اند. با بخشش سعی کرده‌اند اعضای خانواده را به ذات احدیت توجه دهند و به تربیت معنوی ایشان اقدام نمایند. فرزندان هواپرست حضرت یعقوب



(علیه‌السلام) از بی ادبی به پدر ابایی نداشتند و، به جای اینکه پدر غم‌دیده خود را تسلی دهند و از ضمیر روشنش که با عالم غیب ارتباط داشت برای رفع مشکلات خود استمداد کنند، به تکذیب او پرداختند؛ در مقابل سخن پدر درباره استشمام بوی یوسف، به او نسبت ضلالت دادند: «قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لِنِیْ ضَالِّکَ الْقَدِیْمِ» (۹۵/ یوسف). این می‌رساند که فرزندان آن جناب در این داستان چه بهره زشتی داشته‌اند که از همان اول تا به آخر چه اسائه ادب‌ها به پدر نمودند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۴۴/۱۱؛ مکارم شیرازی ۱۳۷۴، ۱۰/۷). حضرت یعقوب (علیه‌السلام)، با این همه، همواره مدارا می‌کردند. جایگاه صبر و مدارای ایشان تا آنجاست که، بعد از آنکه بشارت‌دهنده پیراهن یوسف را آورد و آرامش به قلبش راه یافت، نیز آنها را سرزنش نکرد و خیانتشان را متذکر نگشت (یوسف/۹۶) و در کمال آرامش متذکر این حقیقت شد که چه بسا این گرفتاری به علت عبرت وی روی داده است.

مشکل حضرت یعقوب (علیه‌السلام) در ارتباط با بت‌پرستی فرزندان نبود؛ بلکه در ارتباط با هواپرستی بود. فرزندان ظاهراً خدا را می‌پرستیدند؛ اما تسلیم خدا نبودند. پس از آنکه مژده بشارت‌دهنده و صبر و مدارای چند ساله حضرت با فرزندان روحیه فرزندان یعقوب را عوض کرد، آنها به یاد گذشته خود و آزارهایی افتادند که درباره یوسف و یعقوب روا داشته بودند. از آن رو که موحد بودند، از پدرشان خواستند برای اعمالی که در برابر یوسف مرتکب شدند برایشان استغفار کند (یوسف/۹۷-۹۸). حضرت فرمود به زودی برای شما آموزش می‌خواهم. مفسران درباره موکول کردن طلب استغفار به آینده دو قول مطرح کرده‌اند: ۱- یعقوب می‌خواست یوسف را ملاقات کند و قلبش آرام گیرد و آن گاه برای آنها آموزش بخواهد (طباطبایی، ۱۱، ۱۴۱۷/۲۴۶). ۲- دلیل این امر پیدا شدن وقت مناسب‌تر برای اجابت دعا بود (طیب، ۱۳۷۸، ۲۷۷/۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱/۲۵۵). حضرت، که در عفو و گذشت درباره فرزندان هدمند است و قصدشان تربیت فرزندان است، چه بسا استغفار را به منظور پرورش خویشتن‌داری درونی در فرزندان به آینده موکول نمودند. حضرت یوسف (علیه‌السلام)، پس از آنکه برادران را -که با بضاعت اندک برای تهیه و خرید



غله به حضورش رسیدند. شناخت (یوسف/ ۵۸)، با دیدن برادران حس انتقام‌جویی نداشت؛ ولی، از آنجا که هدفش تربیت برادران بود، خودش را به آن‌ها معرفی نکرد؛ تا با برنامه‌ریزی مناسب و سنجیدن احتمالات موجود به این کار اقدام نماید. همچنین می‌خواست اول برادر مادری‌اش را احضار کند؛ تا در موقعی که خود را به برادران پدری‌اش معرفی می‌کند او نیز حاضر باشد. در نتیجه صنع خدا را درباره آن دو و پاداشی را که خداوند به آن دو در اثر صبر و تقوایشان ارزانی داشت مشاهده کنند. همچنین وسیله‌ای برای احضار همه آنان باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۰۸/۱۱). حضرت برای اجرای هدف خویش با تشویق (من بهترین میزبانم) و سپس تهدید (اگر او را نیاورید نزدیک من نشوید) از آن‌ها می‌خواهد بنیامین را در سفر بعدی همراه خود بیاورند تا صحت گفتارشان را بپذیرد (یوسف/ ۵۹-۶۰). آن وقت علت عزت و برتری خود را این‌گونه بیان کرد که هر کس از گناهان پرهیز کند و بر مصائب در راه خداخویش‌داری نماید نیکوکار است؛ خدا هم پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند (یوسف/ ۹۰). این مقام نتیجه تقوی و صبر است. بدین گونه به تربیت ایشان پرداخت و آن‌ها را امر به معروف کرد. از وظایف مهم والدین ارضای نیاز فرزندان به دین است. مدارا و عفو و گذشت گسترش دین‌داری افراد را در پی دارد. پایبندی به دستورات دین موجب آرامش افراد و تحکیم بنیان خانواده است.

## نتیجه‌گیری

عفو از جمله صفات پروردگار است. از آنجا که انبیا (علیهم‌السلام) آیه و نشانه تامّ خداوند هستند، عفو و گذشت در سیره عملی و زندگی خانوادگی این بزرگواران نمودی بارز دارد.

- شیوه انبیای الهی (علیهم‌السلام) این است که در حین بخشش همواره مراقب حفظ عزت و کرامت انسانی شخص هستند. یکی از مهم‌ترین الگوهای تربیتی عفو گذشت حضرت یعقوب و حضرت یوسف (علیهم‌السلام) تغافل است.

- کسانی که تغافل و عیب‌پوشی را به جای سرزنش و عیب‌جویی برمی‌گزینند بیش از هر چیز کرامت و بزرگواری خود را نمایان می‌کنند و باعث جلب محبت و احترام طرف مقابل و زمینه‌ساز اصلاح عیوب در او خواهند شد.

- میان «شکایت کردن از خدا» و «شکایت کردن به خدا» تفاوت وجود دارد. در اوج ناراحتی، خویشتن‌داری و شکوه به درگاه خدا بردن، توان گذشت را در فرد افزایش می‌دهد. شکایت به خدا اشکالی ندارد؛ آنچه خطاست شکایت کردن از خود خداست.

- انبیای الهی (علیهم‌السلام)، که آیه و نشانه تامّ خداوند هستند، خطاهای اعضای خانواده را مجوزی برای طرد کردن او از خانه نمی‌دانند؛ بلکه همواره راه جبران را برای آنها باز می‌گذارند و ایشان را با آغوش باز می‌پذیرند.

- انبیای الهی (علیهم‌السلام) مصداق تامّ محبت و رزی به خانواده بودند. ایشان، علاوه بر بخشش و نادیده گرفتن خطاهای اعضای خانواده و پوشاندن آثار خطا و اشتباهشان، بدی را با خوبی دفع و کمال محبت را به ایشان ابراز می‌کردند.

- انبیای الهی (علیهم‌السلام)، که اندیشه الهی دارند، در عین قدرت و توانایی بر انتقام به طرزی نامشروط می‌بخشند، نه از روی ضعف و ناتوانی و احیاناً برای کسب منفعت شخصی. ایشان همواره مراقب هستند که، در حین بخشش، کوچک‌ترین خدشه‌ای به شخصیت و عزت نفس شخص وارد نشود و زیبایی بخشش خود را با منت‌گذاری از بین نمی‌برند.



- اندیشه الهی انبیاء (علیهم السلام) سبب شده است که ایشان طبق دستور قرآن (تغابن/ ۱۴) اصلاً بدی کسی را نمی بینند.

- انبیا (علیهم السلام) در بخشش خویش نیز هدفمند عمل کرده اند و با بخشش خویش سعی نموده اند اعضای خانواده را به ذات احدیت توجه دهند و به تربیت معنوی ایشان اقدام نمایند. - از آثار مثبت عفو و گذشت، کسب محبوبیت در میان مردم است. چرا که درگیری با جاهلان آدمی را از نظر مردم پست و بی ارزش می سازد. در مقابل، بردباری و بزرگواری به فرد شخصیت می بخشد.

- مدارا و عفو و گذشت گسترش دین داری افراد را در پی دارد. پایبندی به دستورات دین موجب آرامش افراد و تحکیم بنیان خانواده است.

## منابع

- آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- باقری، خسرو (۱۳۸۴). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: مدرسه.
- پسندیده، عباس (۱۳۸۴). رضایت از زندگی، قم: دار الحدیث.
- پناهی، علی احمد (۱۳۸۸). «عوامل نشاط و شادکامی در همسران از منظر دین و روانشناسی»، مجله معرفت.
- حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴). تحف العقول، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- حسینی همدانی، محمد حسین (۱۴۰۴). انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی.
- شاذلی، سعد بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲). فی ظلال القرآن، بیروت: دار الشروق.
- شرفی، محمدرضا (۱۳۷۴). خانواده متعادل، تهران: انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه.
- طبیب، عبدالحسین (۱۳۷۸). اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام.
- فقیهی، علی نقی (۱۳۸۲). جوان و آرامش روان: مشکلات، مشاوره و درمانگری بانگرس اسلامی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۰). اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، تهران: اسوه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه.